

همسایه بی مروت

بیش تر ازین مرنجان، ویرانه آشیان را
بی مروت همسایه! مدارا می طلبیم
جو روحفایت بس است، بر نوع هم زیانت
دلها به دل ره دارند، می رنجد از خُلق بد
گر تو زورمند هستی، بشکن گردن یزید
بشنونصیحت سنگدل، از آینده حذر کن
میزبان بی عاطفه! عاقبت اندیش باش
درس عبرت بیآموز، از بی رحمی تاریخ
کاروان گر رخ برتافت، عزم سفر نمودی
یا دور، دور ما شد، افغان رحیم من
ز آمدنت به ملکم، هرگز نادم نگردی
ملاک حقیقت است، تجربه در ذات خود
لیکن آزرده خاطر، فراموش کار نباشد

قمری بال شکسته، آواره، لا مکان را
زین بیش تحقیر نکن، اطفال را، زنان را
لا بد کمی حرمت کن، با نام و با نشان را
آخر چرا رنجانی؟ دل ناشاد مان را
شمشیر چرا سائی، حسین نا توان را
هرگز مکن فراموش، اندرز این و آن را
تقدیر را کی داند، یا گردش زمان را
روزی مبادا آید، ترکش کنی مکان را
از ذهن خود بیرون ساز آن خار مگیلان را
فرش قدومت سازم گل های بوستان را
در چهره ام نه بینی، نشانی از بدان را
آنوقت خواهد ستودی، افغان مهربان را
نهفته دارد در دل، «حداد» زخم زبان را

مسعود حداد

14 جون 2011